

## آسیای هفت سنگ

از مظاهر خاص تمدن ایرانی تا چند سال پیش در هر شهر و قریه و کوره‌دهی، آسیا بود و همانطور که امروز آبادانی شهرها را به تعداد سینماها و مراکز هنری آن می‌شناسند و روزگاری تعداد مساجد و کثرت منابر میزان بزرگی و آبادانی شهری بود، برای هر ده و کوهستان هم، آسیا، سمبل و نشانه آبادانی بود تا جائیکه فردوسی نیز وقتی میخواست آبادی کوهستانی را توصیف کند چنین میگفت:

یکی کوهش آمد بهره پر گیا بدو اندرون چشمه و آسیا  
یا هنگامی که میخواستند میزان آب رودخانه یا قناتی را اندازه بگیرند با همین کلمه آسیا بیان میکردند و می‌گفتند، فی‌المثل، فلان قنات سه یا چهار «آسیاگردان» آب دارد و هزار سال پیش حدود العالم در باب قدرت آب رودخانه جیرفت نوشت که «آب‌وی چندان است کی شصت آسیا بگرداند»<sup>۱</sup>

البته اینروزها دیگر آسیا و آسیاب آن را مثل تنوره و سنگ روین و سنگ زیرین پره و اندا و شی‌هنز و پیمان و تنزه و دلو و حتی آسیابان و آنچه را مربوط به آنست - کم‌کم باید مثل گلاب‌پاش و آفتابه لکن درموزه‌ها دید و تماشا کرد، زیرا آسیاب برقی - که در واقع باید آن را «برق‌آس» یا «الکتروآس» خواند (از مقوله خراس و آسیاب و گاوآس و دست‌آس و آسیا چرخ و ستور آس و.....) دیگر جای همه آنچه را بنام آسیا خوانده می‌شد، گرفته‌است و علاوه بر آن، جایی که آردش از آمریکا بیاید، دیگر آسیایش بچه امید نباید!

معروفترین نوع آس، آسیاب بود که تنوره‌ای معمولاً به عمق بیش از ده متر داشت و در انتهای آن سوراخی باریک بود، آبی که درین تنوره داخل میشد با فشار، پره‌های چرخ‌چی چوبین را که در برابرش بود میگرداند و با گردش چرخ، سنگی عظیم که بر بالای میله وسط آن چرخ‌کار گذارده شده بود - به چرخش درمی‌آمد و این سنگ گردان بر سنگی

ثابت که زیر آن قرار گرفته بود مماس بود و دانه‌ای که از سوراخ سنگ گردان بین این دو سنگ قرار می‌گرفت آرد می‌شد و از اطراف سنگ زیرین فرو می‌ریخت و در محفظه‌ای قرار می‌گرفت و آسیابان با پیمانۀ آرد را می‌پیمود و از هر بار آرد یک من یا یک من و نیم بار تنزه خود را بر می‌داشت و مابقی را بصاحب بار می‌داد. آسیاهائی دیده‌ایم که در روز ۲۵ من «بار» تنزه آن بوده است.

گاه بود که در مسیر یک آب چندین آسیا کار می‌کرد چنانکه تعداد آسیاهای «سراسیاب شش» کرمان از شش می‌گذشت و به آب تفت یزد «ده آسیاب دائر بود در زمستان و تابستان». ۴. و در نیشابور در طول دو فرسنگ چهل آسیاب بر رودخانه‌ای دایر بود. ۳. دستگاه آسیاب در زیر زمین قرار داشت. تا تأمین فشار آب ممکن گردد و آسیابان معمولاً پیرمردی بود - یا پیرنمایش داده می‌شد. زیرا معمولاً ریش و سبیل آسیابانها از آرد سفید می‌شد و بساکه صاحب این موی و ریش و سبیل سفید، سن و سالی هم نداشت ولی پیرنما بود، و بهمین سبب معمولاً مردم کم‌تجربه را به آنان که موی در آسیا سفید کرده‌اند تشبیه می‌کردند.

\* \* \*

### آسیای مرو

در تاریخ ایران دوسه جاهست که آسیا هم نقشی دارد و دلی‌بازی می‌کند، یکی از آن جاها آسیای مرو است. یزدگرد، پس از فرار از برابر عرب از طریق کرمان و سیستان به مرو رفت بدان امید که در آنجا لشکری بیاراید «و با وی چهار هزار سوار بود از خاصگیان وی، غلامان و امردان و فراشان، و از عیالان چهار هزار زن بود و کسی نبود که جنگ توانستی کردن» ۴.

حاکم مرو، ماهوی سوری، که این اوضاع را دید، متوجه شد که با این ریش نمی‌توان به تجریش رفت! بفکر خود افتاد و «با خاقان (پادشاه ترکستان) دامادی کرد و ملک خویش با او یکی کرد، و عهد بستند که (که) اگر حاجت آید یکدیگر یاری کنند به سپاه و سلاح و تن خویش. چون یزدگرد را دست تنگ شد، از وی خواست و بفرمود تا وی را

۱- سنگ رویین - گردان - نشانه عدم ثبات بود و شاعر گفته است:

سکونی بدست آور ای بی‌ثبات که بر سنگ گردان نروید نبات

و سنگ زیرین نشانه استقلال و صبر و پافشاری و درعین حال تسلیم.

سعدی گوید:

بگرد بر سرم ای آسیای جورزمان بهر جفا که توانی، که سنگ زیرینم

۲- تاریخ جعفری، تصحیح ایرج افشار ص ۱۵۰، و در تاریخ جدید یزد تعداد

این آسیاها به دوازده رسیده است (ص ۲۱۹). ۳- نزهة القلوب ص ۱۴۸

۴- ترجمه بلغمی، چاپ بنیاد فرهنگ ص ۵۵.

شمار کنند. ۱ ماهوی کس فرستاد به خاقان ترك و ازو سپاه خواست تا با یزدجرد حرب کند. خاقان اورا هفت هزار مرد فرستاد ، همه ترك ، وایشان به مرو آمدند .

یزدجرد ماهوی را گفت : این سپاه چیست ؟

گفتا : خاقان فرستاده است به یاری تو .

گفت : پس کار خواسته راست کن ،

گفتا: سپاس دارم .

چون شب درآمد ، یزدجرد به کوشک اندرشد ، با خاصگیان خویش ماهوی لشکر گرد کرد و کوشک فرو گرفت تا یزدجرد را بگیرد . او خبر یافت ، کنیزکان را گفت تا اورا به رسی از پس کوشک فرو هشتند . هم با آن جامه زرینت بر رفت لختی راه ، مانده شد ، به در آسیایی رسید ، آسیایان را گفت : جای داری کی بخسیم ، کی مانده شده ام ؟

آسیایان اورا نشناخت ، گلیمی باز کرد . ۲

فردوسی پناهندگی یزدگرد را به آسیا چنین گوید :

گشاد آسیایان در آسیا به پشت اندرش بار لختی گیا ۳

گوی دید برسان سرو بلند نشسته بر آن خاک بر مستمند

به پیکریکی کفش زرین پهای ز خوشاب زر آستین قهای

بدو گفت ای مرد خورشیدروی بدین آسیا چون رسیدی بگوی

شاه بدون اینکه خود را معرفی کند ، جوابی داد و چون گرسنه بود از زنان خواست .

بدو آسیایان به تشویر گفت که جزینوائی مرا نیست جفت

اگر نان کشکینت آید بکار وزین ناسزا تره جو بیار

بیارم جزین نیست چیزی که هست خروشان بود مردم تنگدست

البته این نان کشک و تره ( و شاید پودنه - که بسیار خوشمزه می شود ) در آن

پناهگاه ازهر خورش فسنجان و بز قرمه ای در مذاق شاه گوارا تر بوده است و دلیلش آن که شاه

بعد از صرف غذا به خواب سنگین راحتی فرورفت ، خوابی که دیگر بیداری نداشت . به

قول طبری :

« چون روز بود ، آسیایان بنگریست ، آن جامه زرینت دید و آن گوهرها ... از

طمع آن جامها ، تبری بر سرش زد در خواب ، اورا بکشت ، آن جامها و مروارید از

وی بیرون کرد ، و اورا اندر ان آب انداخت ، ۳

تن شاه از آن آسیا بر گرفت همان آسیایان ، بین ای شکفت

به آب اندر افکند شاه دلیر سرش که زبر بود و گاهی به زیر

۱- یعنی به حساب دیوانی او برسند . ۲- ترجمه تاریخ طبری ص ۵۵

۳- و چقدر تشبیه فردوسی طبیعی است . ۴- ترجمه طبری ص ۵۶ .

به قول بلعمی «دیگر روز بیود ، ماهوی اورا اندر سرای نیافت . پرسید ، گفتند به رسنی فرورفت ، کسان فرستاد به طلب او ، تا در آسیا بیامند ، اورا بیافتند کشته ، و گروهی گویند اورا نیافتند ، ولکن جامه‌اش با آسیابان بیافتند و مقرر آمد ، آسیابان را نیز بکشند ، و ماهوی به مرو ایمن بنشست .»

فردوسی وهمه مورخین ، ماهوی را آدمی نابکار دانسته‌اند ، اما باید گفته شود که ظاهراً ماهوی خیال داشته با کومک خاقان ترك در برابر عرب ایستادگی کند ، یزدگرد با چند هزار زن و امرد به عنوان مهمان پیش او آمده و طلب مخارج زیاد خود را داشته ۱ و ماهوی برای اینکه شاید کوشش‌هایش منتج به نتیجه شود ، برای توقیف مهمان تاجدار خیال کودتا و توطئه‌ای کرده که یزدگرد دریافته و بکمک کنیزان فرار نموده و بالاخره دچار این سرنوشت شده است . مثل اینکه ماهوی سوری هم در قضاوت عامه ، همان سرنوشتی را یافته که بسوس سردار هله داریوش سوم یافته بوده است .

### آسیای فیروز

آسیای دیگری که هرگز وجود نداشت ولی در تاریخ اثری باقی گذاشت ، آسیای فیروز است . غلامی بود مغیره بن شعبه را ، سیاه ، نام او فیروز ، ... وی غلامی بود ترسا ، درودگر بود ، مغیره هر روز از وی دو درم بخواستی از مزد کار کرد وی ، پس این فیروز سوی عمر آمد و گفت : مغیره بر من غله ۲ نهاده است گران ، همی نتوانم دادن ، بفرمای تا کم کند .

گفتا : چند است ؟

گفت : دو درم .

عمر گفت . چی کار دانی کردن ؟

گفتا : درودگری و نقاشی و کندگری و آهنگری .

عمر گفت : چندین کار کی تودانی ، به دو درم چی گران باشد ؟

و نیز شنیدم کی آسیا دانی نهادن ؟ ۳

۱- چنین رفتاری از یزدگرد با حاکم کرمان بندوی نیز دیده شده است که البته حاکم کرمان اورا از شهر بیرون کرد ، و بهر حال این رفتار یزدگرد ظاهراً در چنین موقعیتی دور از سیاست روز بوده است . (رجوع شود بمقاله نگارنده در سالنامه ۱۳۳۳ فرهنگ کرمان تحت عنوان «فتح کرمان بدست عرب» ) . ۲- غله یعنی مالیات و باج

۳- در کتب تاریخ کنیه این غلام را ابولؤلؤ نوشته‌اند و به روایت فارسنامه ناصری ، عمر گفت : شنیده‌ام گفته‌ای میتوانم آسیائی بسازم که از باد بگردد ، باید چنین آسیائی را برای من بسازی (ص ۵) .

گفت : دانم .

گفت : مرا آسیا کن .

فیروز گفت : اگر بزمیم ، ترا یکی آسیا کنیم . این سخن گفت و بیرون شد. ۹  
بهر حال ، در ماه ذی الحجه سال ۲۳ روز چهارشنبه «عمر بامدادان به نماز بیرون  
آمد ، سپیده دم ، و مزگت همه بریاران گرفته بودند و صفها کشیده ، و این فیروز پیش صف اندر  
نشسته ، با کارد حبشی - و کارد حبشی را دسته به میانه در بود و هر دو سروی تیغ بود تا هم از  
راست وهم از چپ بزنند - پس چون عمر پیش صف اندر آمد ، بز دش شش بار ، از دست راست  
و از چپ به شتاب همی زد بر بازو و بر شکم ، و یک زخم از آن بزیر ناف آمد ، و آن او را  
تباه کرد .

چون عمر بیفتاد ، او از میان مردمان بیرون جست ، مردی ازینی تمیم برجست و  
آن غلام را بگرفت و کارد از دست وی بیرون کرد و وی را بدان کارد بکشت . ۴  
روایت دیگر اینست که فیروز « چون دانست که حالش به کجا منجر خواهد شد ،  
کارد بر حلق خویش مالیده ، متوجه زندان لحد گردید » . ۳

همه تواریخ اسلامی ازین ابولؤلؤ ، لولویی ساخته اند که عدل اصحاب پیغمبر ،  
یعنی فاروق اعظم را کشت ، یعنی کسی را کشت که حضرت محمد درباره اش فرمود « اگر بعد از  
من پیغمبری بودی هر آینه عمر به شرف نبوت مشرف میشد » . ۴ . اما نباید فراموش کنیم که این  
فیروز ، جوانی بود از اهل نهاوند . حدود کرمانشاه . و احتمالاً کردخونگرم . سالها قبل -  
زمان خسرو پرویز - در جنگهایی که بین ایران و روم در گرفت ، لشکر خسرو شکست خورد  
و سپاه روم به سرداری هراکلیوس به حدود کرمانشاه و آذربایجان آمد و قتل و غارت فراوان کرده  
و آتشکده ها را ویران ساختند و تا نزدیک دستگرد - مدائن - خسرو پرویز را تعقیب کردند  
و شهر را آتش زدند و باغانم فراوان و اسیر بسیار بازگشتند ( ۶۲۸ میلادی = ۷ هجری ) و  
یکی از کسانی که به اسارت روم افتاد همین فیروز بیچاره اهل نهاوند بود . لازم نیست گفته شود که  
چهار بر سر او درین اسارت آمده است . ظاهر آنست که هنگام اسارت به دست رومیان ، طفل بود ،  
چه کم کم دین ایشان را پذیرفته و ترسا شده است .

۱- ترجمه بلعمی ص ۷۰ ، در کتب دیگر اضافه دارد که گفت : آسیائی برای تو  
بسازم که شهرتت از مغرب و مشرق بگذرد و خلیفه گفت : این عجم مرا به کشتن تهدید نمود .

۲- ترجمه طبری ص ۷۱

۳- حبیب السیر ج ۱ ص ۴۹۱ و ۴۹۲

۴- آناهیتا ، پور داود ص ۳۵۶

۵- وکان «فیروز» نهاوندیاً ، فاسرته الروم ایام فارس . (طبری)

چند سال بعد (احتمالاً سال ۱۵ هجری) که اعراب به جنگ روم رفتند و پیروز شدند و خالد ولید جمعی را بکشت و اسیر کرد، فیروز نیز اسیر شده، به جنگ عرب افتاد و بعدها مغیره بن شعبه او را خریده غلام خود ساخته بود و لقب ابولؤلؤ (یا ابولؤلؤة، آنطور که در طبری آمده است) به او داد.

فیروز مردی هنرمند بود که هم‌کنده گری می‌کرد و هم نجاری و در ساختمان آسیای بادی دست داشت. علاوه بر آن، ظاهر آرمردی بسیار رقیب القلب و رحیم بود و چون خود عمری را در اسارت روم و عرب گذرانده بود، خصوصاً نسبت به اسیران رأفت داشت. در این ایام، جرقه‌ای لازم بود که آتش درون او را روشن سازد و این آتش را فتح نهاوند روشن کرد. اعراب، به دستور عمر، در سال ۲۱ هجری (بعد از فتح مدائن و سایر نواحی عراق) متوجه داخله ایران شدند و جنگ عظیم نهاوند (فتح الفتوح) دست داد و در این جنگ بود که به روایت ابن اثیر هشتاد هزار، یاصدهزار تن ایرانی کشته شد و جمعی کثیر به اسارت افتادند که بیشتر آنان اطفال و کودکان خردسال بودند. بر طبق سنت معمول، خمس غنائم و اسیران را به مدینه فرستادند. (از فتح نهاوند تا قتل عمر بیش از دو سال فاصله نبود).

طبری گوید، وقتی فیروز اطفال خردسال نهاوندی را در مدینه میدید، دست عطف بر سر آنان میکشید و گریه می‌کرد و گاهی خشمگین، میگفت: این عمر جگر مرا خورده است. و راست میگفت، زیرا او بود که از سال ۷ هجری تا ۲۳ هجری (۱۶ سال) از بهترین ایام عمر خود را در اسارت رومیان خونخوار و اعراب بدخیم گذرانده و برایشان خدمت کرده و نخل آب داده و نجاری کرده بود، او سر نوشت این اطفال معصوم را بهتر می‌دانست.

با این مراتب، البته تعجب نباید کرد که چطور رشد، آسیای ساخته فیروز، شهرتش عالم را گرفت.

سریست زیر پرده که می‌پوید آسمان آبی است زیر پره که می‌چرخد آسیا و این نیز آسیای دیگری بود در تاریخ و در عالم سیاست، آسیائی که هرگز ساخته نشد، ولی صفحه‌ای بر صفحات تاریخ افزود.

### آسیای گرجان

آسیای دیگر، آسیای گرجان است که باز صفحه‌ای اختصاص بخود در تاریخ دارد و توضیح آن اینست:

سلیمان بن عبد الملك خلیفه اموی، از طرف خود، یزید بن مهلب را حاکم خراسان

۱ - واسره «ای اسرفیروز» المسلمون بعد . (طبری).

۲ - لما قدم بسبی نهاوند الی المدینة، جعل ابولؤلؤة فیروز غلام المغیره بن شعبه؛ لایلقی منهم صغیراً الا مسح رأسه، و بکی، وقال: «اکل عمر کبیدی».

(طبری ج ۳ ص ۲۲۱ و ابن اثیر ج ۳ ص ۷).

کرد او در سال ۹۸ هـ . به خراسان آمد و قصد فتح گرگان نمود و سپهبد طبرستان را در قلعه‌ای محاصره نمود «حصار بر اصفهید طبرستان دراز شد و طعام تنگ شد و صلح خواست از یزید ، پس یزید صلح کرد با ایشان بر هزار بار هزاره از درم (یک بیلون درم) و دو بیست هزار ، و چهار صد خروار زعفران ۴ و جامه طبرستان از گلیمها و دستارها و آنکه از طبرستان خیزد و چهار صد برده ، بر سر هر برده‌ای سپری ، جامی سیمین بر سر زده از چهار صد مثقال ، آن همه بستند ، و به گرگان آمد به گشادن ۴۰»

محاصره گرگان مدتی طول کشید و یکی از امیران عرب درین محاصره کشته شد . پس یزید «سوگند خورد که من همی کشم تا بر خون ایشان آسیا بگردانم و بران آرد کنم و نان پزم و بخورم ... شهر بگرفت و از ایشان چهل هزار مرد بکشت پیش خویش ، و ایشان را همه از شهر بیرون آورد بجایی کی (که) آسیا آنجا بود و بر آن آب همی گشت ، و آسیا بر خون ایشان و بر آب همی گشت و آرد کرد و نان پخت از آن آرد و بخورد تا سوگند او راست گشت» ۴

گویا مردم شهر را بین سپاهیان تقسیم کرده بود و به هر سپاهی چهار و یا پنج تن رسیده و به قول میرخواند «به قتل خلافتی فرمان داد و بعضی از قتله را چهار و برخی را پنج مقتول رسید ، قاتلان ، اسیران را بر کنار جوئی که به آسیائی میرفت - بنا بر موده یزید - برده و مانند گوسفند ذبح کردند و از آرد آن آسیا طعامی مرتب گردانیده ، پیش یزید آوردند تا بخورد و از عهده سوگند خویش بیرون آید ، و فرمود تا در مسافت دو فرسخ دارها زدند و چهار هزار کس دیگر را از آنها بیاویختند» ۵ .

برخی نیز نوشته اند که هنگام کشتن مردمان ، چون خون منعقد میشد و از تنوره پائین نمی رفت و آسیا نمی چرخید ، جمعی یزید را از ادامه این کار بر حذر داشتند و چون سوگند یاد کرده بود ، به اشاره برخی از همراهان آب را با خون در آمیختند تا آسیا راه افتاد و نان پخته شد .

ظاهر آنست که بعد از همین واقعه است که «آسیا به خون چرخیدن» به صورت ضرب المثل در شعر فارسی پیدا شده ، فردوسی گوید :

به خون غرقه شد خاک و سنگ و گیا      بگشتی به خون گس بدی آسیا

و یا عبیدزاکانی آن شوخ لطیف طبع که این شعر جدی را چه خوش سروده :

دل بر این گنبد گردنده منه ، کاین دولاب      آسیائی است که بر خون عزیزان گردد

نا تمام

۱ - روضة الصفا این رقم را هفتصد میلیون درم نوشته است (ج ۳ ص ۳۱۰)

۲ - بهر حال رقمها اعجاب انگیز است .

۳ - ترجمه طبری ، ص ۴۰۹ .

۴ - ترجمه طبری ص ۴۱۰ .

۵ - روضة الصفا ج ۳ ص ۳۱۱ ، اما حبیب السیر تعداد بردار کشیده شدگان را ۱۲

هزار تن نوشته است (ج ۲ ص ۱۶۹) .